

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم، بسم الله الرحمن الرحیم و الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی سیدنا رسول الله و آله الطیین

الظاهرین المعصومین و اللعنة الدائمة علی اعدائهم اجمعین

اللهم وفقنا و جمیع المشتغلین و ارحمنا برحمتک یا ارحم الراحمین

بحثی که دوسه روز است مطرح شده در بحث واجب مشروط است و تحقیقی است که مرحوم نائینی می خواهند راجع به این جهت بکنند و این کیفیت این شرط را یعنی جمله ی شرطیه را به این مناسبت تحلیل می کنند و دیروز خواندیم عبارت خود مرحوم نائینی قدس الله سره که ایشان جمله ی شرطیه را در بحث مفهوم شرط هم تحلیل کردند خواندیم خدمتتان .

اصولاً این مشکل اساسی اینکه مرحوم نائینی می گوید چند احتمال دارد این مشکل اساسی این است که آن که در ذهن آقایان است اینکه اطلاق و تقیید یک به اصطلاح دو تا عنوان هستند که بر یک لفظ بار می شوند مثل احل الله البیع مثلاً که اطلاق دارد بیع انواع بیع را می گیرد و یکی هم مثلاً به اینکه تقیید باشد مثلاً رجلاً عالماً ، عالماً دینياً ، عالماً اصولياً این تقیید به اصطلاح در هر دو مربوط می شود به عالم لفظ آنچه که در مقابل اصولی ها قرار می گیرد گاهی این اطلاق و تقیید به مفاد هیئت یا به معنای حرفی می خورد حالا هیئت باشد یا نباشد .

از آن طرف هم چون معنای حرفی خودش فی نفسه معنای استقلالی نیست . عرض کردم در آن زمان که کفایه هم بعد از آن نوشته شده به خاطر کلمات فصول معنای حرفی را عالی می دانستند ، عالی . وقتی که این معنا عالی باشد این چطور اطلاق بیاید یعنی چطور تقیید بیاید چیزی نیست که ، یعنی شبهه ای که اینها دارند در حقیقت این است .

مثلاً می گوید اکرم زیداً اطلاق دارد یعنی هیئت ، مفاد هیئت که ، یعنی وجوب باشد یا طلب باشد این اطلاق دارد ، اما ان جائک زید فاکرمه این تقیید خورده است آن مفاد هیئت تقیید خورده است ، آن مفاد هیئت چیست یعنی اصل آن نکته ای که منشاء شبهه ی بحث شده است این است .

و عرض کردیم این مطلب عرفی است یعنی در حقیقت ما در عرف این کلمات را به کار می بریم فقط یک نکته ای را که ما عرض کردیم این بود در مباحث معنای حرفی که معانی اسمی و تكثر معانی اسمی مظهر پیشرفت تمدن بشری است ، یعنی هر چه ما چیزهای جدید درست بکنیم فرض کنید ضبط صوت نبود برایش لفظ درست کردند ، بلندگو نبود لفظ و هلم جری ، فرش ، موکت ، نمی دانم فلان ، صندلی ، منبر .

اسماء جدید را که انسان به کار می برد ، الفاظ را ، اسماء را معانی اسمیه را این علامت پیشرفت تمدن و به حساب صنعت انسانی است در معانی حرفیه اصولا علامت تفکر فلسفی و دقت است یعنی علامت دقتی است که به کار می برند . مثلا می گوید فرض کنید به اینکه سرت من البصره این برای اینکه اجمالا یک مطلبی را که مثلا سیر و یا حرکت این انجام گرفته یعنی ماضی است و اولین جا هم که از آن این سیر انجام گرفت بصره بود قبل از بصره هم نبود این را می خواهد در یک کلام مختصری این را بیاورد و بعد هم مخصوصا باز بر اثر گذشت زمان و پیشرفت هایی که تفکر فلسفی پیش می آید بشر توانست یعنی با این مطلب روبرو شد که به اصطلاح

غرض اینکه این خودش این جنبه ی تفکر را یعنی فرض کنید مثلا به اینکه بیاید یک مفادی را در ضمن یک هیئت بگوید ، ماده ی اکرم را به یک هیئت در بیاید که مثلا مکرم یک معنا بدهد ، اکرم یک معنا بدهد ، مکرم یک معنا بدهد ، این ظرافت های معنا منشاء این می شود که خود آن معنا به دقت کامل مورد نظر قرار نمی گیرد ، این معنا اندکاکی است به قول ما ، به قول بنده این معنای اندکاکی است این اندکاکی بودن معنا منشاء می شود که آن لفظ به تنهایی لحاظ نشود یعنی آن لفظ را ما ندیدیم ، خود لفظ را مورد بررسی قرار ندادیم لذا نه اطلاق درش تصور روشنی دارد نه تقیید درش تصور دارد .

و باز مخصوصا اگر تقیید در تقیید باشد ، در صورتی که در معانی حرفی که در تفکرات عرض کردم تحلیلی انسان پیش می آید این معانی حرفی نقش خیلی زیادی دارند گاهی پنج ، شش تا ، هفت ، هشت تا ، ده ، پانزده تا معنای حرفی را با هم دیگر ربط می دهد ، یک جمله ی طولانی دائما قید و قيود را اضافه می کند به هم ربط می دهد این هست در زندگی بشر و این پیشرفت علمی انسان است .

عرض کردیم شواهد نشان می دهد من هم سوال کردم در این کشورهای آفریقایی که رفقا می رفتند در این مثلا کشورهایی که عقب مانده است مناطقی که عقب مانده است جنگلی هستند غالبا معانی حرفی شان محدود است خیلی محدود است معانی اسمی شان هم خیلی محدود است همان دور و برشان درخت هست ، میوه هست ، آب هست فلان ، اما معانی حرفی شان محدودتر است چون دخل و تصرف می خواهد ، اما معانی اسمی نه دیگر درخت را می بیند ، آب می بیند ، زمین را می بیند ، خاک می بیند آنچه که بعدها منشاء شد که به اصطلاح و حتی این تاثیر گذاشت در خود لفظ یعنی

مثلا کلمه ی حیث در لغت عرب ظرف مکان است لکن بعد از تفکرات فلسفی من حیث کذا ، و لذا الان خود دنیای عرب در اعراب مثلا من حیث الامکان والوجود این را چطوری بخوانیم من حیث الامکان یعنی به کسر بخوانیم به خاطر من یا به همان حالت مبنی بر ضم بخوانیم به خاطر اصل کلمه ی حیث ، و بعضی از آقایان ادبای معاصر که تحقیق کتاب هم می کنند دیدم بعد از حیث می گویند من حیث

الامکان والوجوب نه به نحو اضافه یعنی من حیث الامکان موجود ، من حیث الامکان متصور ، الامکان مبتدا باشد خبرش محذوف ، خوب آمدن کلماتی مثل حیث در لغت عرب و تفکرات فلسفی اوضاع را به هم زد متحیر هستند که اصلاً چه کارش بکنند الان در خود این ادبای جدید عرب خودشان عده ای معتقدند ما این را باز با همان ضوابط عربی جورش بکنیم هر جور که هست کنارش بیاوریم با ضوابط عربی .

عده ای هم می گویند نه دیگر از آن ضوابط عربی باید دست برداشت این لغت جدیدی است و .

آن وقت این با پیشرفت به حساب ریزه کاری های علمی و به اصطلاح ما تفکرات فلسفی حالا عرفانی این خیلی زیاد شده و در اصول هم یعنی ابتدا ، البته یک مقدارش که عرفی بودن در عرف عرب هم بوده در ابتدا در همان اوایل کار اما این بعدها خیلی زیادتر شده و این منشاء شده که هم منشاء اینکه آیا اطلاق ، دو : تقیید ، باز تقیید اندر تقیید مثلاً گاهی می گوید اکرم زیدا این اسمش را گذاشت اطلاق بعد گفت ان جائک زید فاکرمه اسمش را گذاشت شرط تقیید ، تقدیر به قول مرحوم نائینی یا تعلیق به تعبیر بنده ، باز آمد نگاه کرد دید که همین را هم که تقدیر کرده می تواند اطلاق داشته باشد همین ، همین ، همین خود معنایی که باز به زور گفتیم تقیید کرده این می تواند اطلاق داشته باشد ، اطلاقش به این معنا که فقط آمدن زید علت باشد و می تواند تعلیق هم بکند بگوید ان جائک زید او کان مجدأفی الدراسة فاکرمه می تواند تقیید هم بکند ببینید .

مثلاً او کان مجدأفی الدراسة و کانت نمراته مثلاً فرض کن عشرين ، بیست ، بیست باشد یا صد مثلاً بعضی ها صد قرار می دهند نمراته مثلاً صد باشد ، ببینید می تواند یک قید بزند ، می تواند دو تا قید بزند ، می تواند باز روی قید قید بزند دقت کردید چه شد ؟ این الان در کتاب های فلسفی خیلی زیاد شده دیگر دائماً قید بالای قید و در مواد قانونی در جاهایی که ظرافت

این یک مشکلی بوده که در تحلیل لغوی با آن برخورد کردند و سعی کردند برایش ، روشن شد اصل مطلب ؟ اصل مطلب این بوده که یک : خود معنای حرفی یک معنای واضحی نیست مثلاً الماء فی الكوز این فی یک معنای واضحی نیست ، ذیل علی السطح ، یک معنای واضحی نیست از آن بدتر معانی هیئات بدتر از او باز هیئات چون بالاخره یک فی اینجا می گویند آنجا همین فی را هم ندارد .

آن اکرم زیدا است هیئت اکرم را آن هیئت را هم ملحق کردند به مثل فی و علی و اینها ، روشن شد ؟ سر اینکه علماء اختلاف کردند آن سر اختلاف ، از آن طرف هم آمدند گفتند که فرض کنید مفهوم شرط مبنی است بر اینکه این اطلاق داشته باشد این شرط اطلاق داشته باشد اگر اطلاق داشته باشد آن وقت مفهوم شرط ثابت است .

از آن طرف آمدند گفتند خوب این اطلاقش یعنی چه لفظی نیست که چه هست؟ ان جائک زید فاکرمه چه داریم که اطلاق دارد، اطلاق بالاخره یک لفظی باید باشد که صلاحیت تقیید دارد قید نزده است اینطوری است دیگر، اطلاق، حقیقت اطلاق این است، اگر گفت ان جائک زید اینجا چه هست اصلاً؟ خصوصاً در مثل ان جائک زید دو تا نسبت است جاء زید یکی هم نسبت اکرمه دو تا مدلول هیئت هست، دو تا هیئت، یکی هیئت فعل ماضی است یکی هیئت فعل امر است، روشن شد؟

این مشکلی که آقایان با آن برخورد کردند این است و لذا مثلاً ببینید مرحوم شیخ انصاری آمد مشکل را این جوری حل کرد علی ما نسب الیه ظاهراً شاید نسبت ثابت باشد چون کتاب‌های متعددی آمده است گفت این قید می‌خورد به خود اکرام،

یکی از حضار: ماده را

آیت الله مددی: ماده

ان جائک زید، این اکرام به، دقت فرمودید؟ خوب اکرام را تلفظ می‌کنیم مشکل ندارد، آن هیئتش مشکل دارد خود ماده‌ی اکرام خیلی مشکل ندارد آن اکرام مقید می‌شود به مجیئه، آن وقت این اکرام را می‌توانیم مقدم بکنیم به مجیء می‌توانیم مقید بکنیم به مجیء یا مثلاً به مجیء و اینکه بیاید به شما احترام بگذارد اگر زید نزد شما آمد و محترمانه با شما برخورد کرد اکرامش بکنید. اما اگر محترمانه برخورد نکرد وجوب اکرام ندارد، می‌شود یعنی روشن شد؟

لذا اصل آن ریشه را شما تفکر را روشن بکنید ببینید از کجا شروع شد اصلاً سر مطلب این دعوی که آقایان کردند از کجا شروع شد، سرش از کجا شروع شد، سرش یک: خود معنای حرفی یک معنای اسرار آمیزی است، یک معنای مشکل داری است، چون عرض کردم معنای حرفی و قتی دقت می‌شود خودش فی نفسه چیزی ندارد ظرفیت چیزی نیست، این به لحاظ طرفین است، خودش را فی نفسه نمی‌بینیم، وقتی نمی‌بینیم اطلاق یعنی چه؟ وقتی ندیدیم تقیید یعنی چه؟

از آن بدتر اگر مفاد هیئت باشد باز آن هیچ چیزی نمی‌بینیم چون لا بلای کلمه است مثل روح کلمه است اصلاً دیده نمی‌شود اکرمه این را اطلاق و تقییدش و مخصوصاً باز اطلاق و تقیید روی تقدیر و تعلیق آن سومی اش می‌شود، یکی اش خود اکرم زید است که این اکرم زید را چطور برایش اطلاق در بیاوریم یا تقیید در بیاوریم یکی اش اینکه حالا که می‌خواهیم تقییدش بزنیم به مجیء زید باز این قابل تقیید هست یا نه؟ ان جائک زید فاکرمه این دومی، یعنی روشن شد؟ پس این سه تا چون این آقا خیلی مهم در تفکرات بشر این تحلیل اینکه

بشر چطوری

چون بشر در طی زمان به اصطلاح برخورد با مسائل کرده و سعی کرده این مسائل را حل بکند این مسائل همین طور در لغت بشر، الان عرض کردم در خیلی از این لغات عقب افتاده اصلا تحلیلات زبانی دقیق معنا ندارد اصلا ندارند معانی حرفی به این معنا ندارند اصلا، چهار معنای اسمی دارند، گاهی هم معانی حرفی را با اشاره مثلا می گوید این موبایل، is، اینطوری یعنی آن معنای حرفی

چون معنای حرفی در حقیقت عرض کردیم در ابتدا بشر اصولا معنای حرفی را هم با طرفین، یعنی شما هم وقتی به بچه می خواهید بگویید موبایل روی کتاب است این روی کتاب علی الکتاب این یک معنای حرفی است که خود بچه هم تصور نمی کند، شما این موبایل را می آورید روی کتاب بعد می گوید علی الکتاب، یعنی نکته ی اساسی در معنای حرفی این اندکاکش در طرفین است.

عرض کردم چند دفعه عرض کردم یک اصطلاحی دارند که برای شناخت لغت و انشاء لغت دو راه خوب است یکی همین مراکزی که عقب افتاده اند مناطق آفریقایی و اینها که عقب افتاده اند یکی هم بچه، کیفیت برخورد با بچه، بچه را چطور لغت یاد می دهیم، این دو تا را منشاء قرار می دهند برای، خوب در اینجا شما نگاه بکنید معنای حرفی را سعی می کند با اشاره چرا چون چیزی نیست، موبایل روی کتاب است این رو چیزی نیست آن که هست یکی موبایل یکی کتاب است دقت می کنید، یکی موبایل است یکی کتاب است روی کتاب دیگر چیز خاصی نیست نمی آورد تصور را روی

این را ما در معنای حرفی توضیح دادیم که اصلا کیفیت، و این معنای حرفی بعد دائما در زندگی بشر و لذا می گویم گاه گاهی کار به اینجا رسیده که خود آن لغت چون این صلاحیت را نداشته اصلا در آن گیر کردند مثل این کلمه ی حیث که الان در لغت عرب با پیشرفت معانی فلسفی از حیثیت امکان از حیثیت وجود حیثیت امکانی که متعلق به فلان، حیثیت امکان تعلقی، دائما قید و قیود، اینها را دائما اضافه می کنند، دائما معانی حرفی معانی نسبی را اضافه می کنند، معانی اندکاک را گاهی می شود دو سطر مطلب همه را این به آن قید می خورد آن به این قید می خورد خیلی قید و قیود به هم زیاد می شود این هست در،

این در پیشرفت علمی بشر هست یعنی وجود دارد اما این معنایش این نیست که ریشه هایش قابل تقدیر نباشد، ریشه هایش به نظر ما قابل، یک مقداری که الان ما در لغت عرب داریم حالا کلمه ی حیث مثلا بعدها در کتب علمی اصولی فلسفی عرفانی خیلی معانی دیگری، اصلا ظرف زمان نیست، ظرف مکان نیست اصلا حیث ظرف مکان نیست، آن حیثیت برمی گردد به مساله ی معنای حرفی که لحاظ می کنند این برای این جهت است.

آنچه که الان ما می خواهیم تحلیلش بکنیم اطلاق و تقييد هيئت افعال است دو: اين تقييد اگر خورد به يك فرض و تقدير باز قابل اطلاق هست يا نه ، ان جائك زيد فاکرمه قابل اطلاق هست يا نه ، اگر اطلاق داشته باشد می شود مفهوم شرط نداشته باشد نمی شود .

يکي از حضار : وضعش برای مکان است اين چطوری است ؟

آيت الله مددی : اما اين کار به کار نمی برند ، الان به کار نمی برند .

يکي از حضار : الان آیات را که نگاه می کنیم فقط

آيت الله مددی : و لذا ما همان زمان را معنا می کنیم اين بعدها که پيش آمد اين از اين لفظ را به کار بردند بعد سر مشکل اين است که يك : آیا مبني بخوانيم من حيث يا معربش بخوانيم آن کلمه عوض شد من حيث

يکي از حضار : به قبل و بعد

آيت الله مددی : اين حيث عربی نيست اين حيث دیگری است آمده اضافه شده است اين را به جر بخوانيم من حيث ، بعدی اش هم مجرور بخوانيم به نحو اضافه بخوانيم .

من دیدم از اين لغويون عرب از اين کسانی که تحقیقات کتب می کنند مثلاً می گوید من حيث الامکان ، امکان را مضموم می نویسد به اين معنا که امکان مبتدا باشد ، من حيث الامکان متصور ، محتمل ، موجود ، دقت فرمودید ؟ اين حالا ما الان در آن مشکل نیستيم اين يك مشکل آن است اصلاً يك مشکلی که پیدا می شود اين به خاطر اينکه معنای حرفی ذاتاً يك معنای بسيار عالی و يك مرحله ی عالی تصور بشری است ، دقت می کنید ؟ يك مرحله ی عالی تصور بشری است آن وقت مخصوصاً اگر باز خود آن معنای حرفی هم ملفوظ نباشد ، حالا باز ملفوظ باشد می شود مثلاً زيد في الدار ، الماء في الكوزيك في گفته است اما وقتی هيئت هست آن ديگر بدتر اکرم زیداً روشن شد ؟

پس اصل مطلب اين است ، مثلاً يکي اينکه اکرام تقييد بخورد يکي اينکه مفاد ماده که وجوب يا طلب است ، مفاد هيئت آن تقييد بخورد

يکي از حضار : يعنی پس شيخ انصاری که هيئت را مثلاً می گوید هيئت نمی تواند معلق بشود ؟

آيت الله مددی : آها می گوید نمی شود چون هيئت به چيز ،

یعنی در حقیقت ایشان می گوید معنای حرفی قابل تقييد نیست مراد جدی ایشان این باشد اطلاق و تقييد از حالاتی است که بر لفظ پیدا بشود احل الله البيع ، احل الله البيع دیگر ، اینجا لفظی نیست که اطلاق پیدا بکند .

یکی از حضار : اطلاق مقامی ندارد ؟

آیت الله مددی : اطلاق مقامی که آن اصلاً به لفظ وابستگی ندارد دقت کردید ؟

نمی دانم روشن شد تصور کار کجا مشکل پیدا کرده است ؟ یکی خود اکرم زیداً آن جائک یکی خود او یکی اینکه باز اکرم زیداً آن جائک این اطلاق داشته باشد نتیجه اش اثبات مفهوم چون مفهوم را با مقدمات حکمت اثبات کردیم این دو تا مشکل دارد روشن شد ؟ این احتمالاتی را که مرحوم نائینی در اینجا مطرح می کند این نکته ی این احتمالات این است .

یکی از حضار : اینها تحلیل های ادبی است اما در اعتبارات فرمودید ظاهراً می شود این کار را کرد تقييد می خورد

آیت الله مددی : بالاخره الان عرب تکلم کرده این صحبت عرب را الان چیزی نیست که ، مثل کلمه ی حیث نیست که بعد در مطالب فلسفی آمده استعمال حیث در این مطالب فلسفی این بعدها شده در عرب زمان پیغمبر نیست

یکی از حضار : به لحاظ تاریخی مثلاً قدما برخوردشان چه بوده است ؟ قدما قبل از اینکه این بحث های فلسفی و عرفانی در دنیای اسلام بیاید آنها چه می فهمیدند واقعا به ماده می زدند یا به هیئت می زدند ؟

آیت الله مددی : ظاهرش به هیئت می زدند ، ظاهرش وجوب را مشروط می دانند و لذا معروف این است وجوب یا مطلق است یا مشروط است ، اگر گفت اکرم زیداً وجوب مطلق است ، آن جائک اکرمه وجوب مشروط است ، اگر می گفتند واجب به ماده می زدند ، ظاهرش این طور است .

و ظاهر را عرض کردم من اولاً فکر می کنم ریشه اش روشن شد که چرا اصلاً این مساله مشکل پیدا کرده چون این مساله در لغت عرب هست در لغت عرب بسیط هم هست نه اینکه لغت عرب پیشرفته و معنای حرفی هم این خصلت را دارد نمی شود انکارش کرد از آن طرف این اطلاق و تقييد هم از خصایص لفظ است ، این یک لفظی ندارد مثل احل الله البيع که بشود اطلاق یا تقييد تصور بکنیم . این هیئت است هیئت مندرک در ماده است .

لذا من یک بار دیگر عبارت مرحوم نائینی را برای شما می خوانم در همین بحث وجوب مطلق و مشروط نگاه بکنید ایشان می فرمایند که
بله ، در صفحه ۱۷۹ :

يمكن تصورا ان يرجع الشرط إلى المفهوم ، این همین است که به شیخ انصاری نسبت داده شده است ، ما توضیحاتش را عرض کردیم
چون اکرام را به آن تلفظ کردیم می شود بگوییم اکرام مطلق است ، بعد ایشان می فرمایند :

ويمكن ان يرجع الشرط إلى المفهوم التركيبي أي إلى النسبة التركيبية ، بمعنى ان تكون النسبة الايقاعية التي تتكفلها الهيئة ، مراد ایشان
از هیئت در اینجا هیئت اکرمه ، اکرم زیداً ، این نسبت ايقاعیه .

البتة نسبت ايقاعی شاید اشاره ای به مبنای خود ایشان باشد ، چون می دانید مبنای مرحوم نائینی این است که معانی حرفیه ایجادى
هستند اخطاری نیستند معانی اسمی را اخطاری می دانند مرحوم نائینی ، اما به نظر من حالا ممکن نوشته اما خیلی ایشان در اینجا روی
مبنای خودش صحبت نکرده است .

حالا بنده ی سرا پا تقصیر چون دائماً می گویم نسبت ، هیئت ، مفاد به حساب معنای اندکاکى است من آن مبنا را حفظ می کنم دائماً
می گویم معنای اندکاکى آن معنا و آن مبنا را حفظ می کنم اما ایشان خیلی آن حفظ مبنا ایجادى و اخطاری را به کار نبرده است ، روشن
شد؟ پس این برمی گردد به نسبت .

ويمكن ان يكون المنشأ بتلك النسبة ، این به اصطلاح یكون یعنی مرجع شرط اسم یكون ؛

المنشأ ، منشأ را به نصب بخوانید خبر یكون ؛

ويمكن ان يكون ، آن معنایی که آن يرجع الشرط ؛

المنشأ بتلك النسبة أي الطلب المستفاد منها مقيدا بذلك القيد . ممکن است برای خود هیئت باشد دقت می فرمایید ؟ ممکن است
برای طلبی که مفاد هیئت است باشد ، ممکن است برای اکرام باشد ، امکان .

ويمكن ان يكون راجعاً إلى المحمول المنتسب ، ایشان تعبیر محمول منتسب هم اینجا دارند هم در باب مفهوم شرط ، عادتاً مراد ایشان
از محمول عادتاً باید وجوب باشد چون می گوید كلما كانت الشمس طالعة كان النهار موجوداً ، النهار موجود ، موجود دیگر خبر است ،
به حساب محمول است ، محمول موجود است ، اینجا هم ان جائك زيد یعنی على فرض به تعبیر ایشان مجيء زيد الاكرام واجب .

این واجب محمول است لکن نه خود وجوب ، وجوب اکرام . یعنی نمی دانم دقت کردید نائینی خواست چه کار بکند ؟ هم معنای هیئت را در نظر بگیرد هم مفاد هیئت را ، خیلی ، یعنی ایشان آن مشکل اساسی اش موجود است هنوز نه ایشان دیگران هم همینطور ، مشکل اساسی اینها موجود است ، نمی دانم حل مشکل تصور شد ؟ حل مشکل این است که شما یک لفظی را ، اینجور که ایشان نوشته شرح ایشان به نظر ما روشن نیست ، روشن ترین شرح همین نکته است که ما اصولا اطلاق و تقیید را به لفظ می زنیم . اینجا چیست که اطلاق دارد یا تقیید دارد ، سوال ؟ اکرام است ؟ نسبت هیئت است ؟ طلبی است که از هیئت مستفاد می شود ؟ وجوب مقید است ؟ ایشان می گوید نه وجوب که محمول است لکن چون در ضمن هیئت آمده وجوب ، وجوب منتسب ، ایشان قبول می کند وجوب منتسب ، مراد ایشان منتسب معلوم شد یعنی وجوب اکرام به قید ، نه وجوب تنها نه اکرام تنها نه هیئت ترکیبی آن وجوب که اسمش به اصطلاح محمول باشد این محمول منتسب یعنی وجوب منتسب به اکرام این وجوب اکرام نه وجوب تنها نه اکرام تنها .

یعنی ایشان چه کار کردند ، روشن شد اصلا چه می خواهم بگویم ؟ ایشان سعی کرده باز هیئت را در نظر بگیرد این که می گوید منتسب نسبت را از کجا در آورد از هیئت ، البته ایشان وقتی توضیح می دهد هم در اینجا هم در بحث مفهوم شرط دو جور معنا می کند ، محمول منتسب یکی وجوب اکرام ، یکی اکرام واجب ، آن هم محمول منتسب می گیرد .

یکی از حضار : یعنی هیئت به تنهایی را

آیت الله مددی : هیئت به تنهایی نیست ، ماده هم به تنهایی نیست ، مفاد هیئت هم به تنهایی نیست یک ، ملتفت شدید چه کار می خواهد

بکند ؟ یک جمعی ما بین این دو تا وجوب اکرام